



گاه نامه دانش آموزی

گاه نامه ی داخلی دبیرستان و مرکز پیش دانشگاهی شاهد امام خمینی (ره)

دی ۸۸

به نام خدایی که در این نزدیکی است

آلو.. آلو.. کربلا...

اتل متل به بابا دلیر و زار و بیمار / اتل متل به مادر به مادر فداکار
 مامان بابا رو میخواد بابا عاشق اونه / به غیر بعضی وقتا بابا چه مهربونه
 وقتی که از درد سر دست میذاره رو گیج گاش / اون بابای مهربون فحش میده به بچه هاش
 همون وقتی که هر چی جلوش باشه میشکنه / همون وقتی که هر کی جلوش باشه میزنه
 غیر خدا و مادر هیچ کسی رو نداره / اون وقتی که بابا جون موجی میشه دوباره
 دویدم و دویدم سر کوچه رسیدم / بند دلم پاره شد از اون چیزی که دیدم
 بابا میون کوچه افتاده بود رو زمین / مامان هوار می زد: شوهرم رو بگیرین
 مامان با شیون و داد می زد توی صورتش / قسم میداد بابا رو به فاطمه به جدش
 تو رو خدا مرتضی زشته میون کوچه / بچه داره میبینه تو رو به جون بچه
 بابا رو دوره کردند بچه های محله / بابا یهو دوید و زد به دیوار با کله
 هی تند و تند سرش رو بابا میزد تو دیوار / قسم میداد حاجی رو حاجی گوشی رو بردار
 نعره های بابا جون پیچید یهو تو گوشم / الو الو کربلا جواب بده به گوشم
 مامان دوید واز پشت گرفت سر بابا رو / بابام با گریه می گفت: کشتند بچه ها رو
 بعد مامان رو هلش داد خودش خوابید رو زمین / گفت که مواظب باشین خمپاره زد بخوابین
 الو الو کربلا پس نخودا چی شدن / کمک می خوایم حاجی جون بچه ها قیچی شدن
 تو سینه و سرش زد هی سرش رو تگون داد / رو به تماشاچی ها چشماشو بست و جون داد
 بعضی تماشا کردند بعضی فقط خندیدند / اونایی که از بابام فقط امروز رو دیدند
 سوی بابام دویدم بالا سرش رسیدم / از درد غربت اون هی به خودم پیچیدم ...

سردار شهید زین الدین

نام بلند مهدی زین الدین در سال ۱۳۳۸ در انبوه زمینیان درخشید و هستی آسمانی اش در خاک تجلی یافت. او در خانواده ای مذهبی و متدین متولد شد. با ورود به مدرسه و آغاز زندگی تازه، مهدی اوقات فراغتش را در کتاب فروشی پدر می گذراند. مهدی در دوران تحصیلات متوسطه اش به لحاظ زمینه هایی که داشت با مسائل مذهبی و سیاسی آشنا شد. در مسیر مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی به دلیل نپذیرفتن شرکت اجباری در حزب رستاخیز از مدرسه اخراج شده بود، با تغییر رشته و علیرغم تنگنا و فشار سیاسی تحصیل را ادامه داد و رتبه چهارم را در میان پذیرفته شدگان دانشگاه شیراز به دست آورد اما با تبعید پدر به سقز از ادامه تحصیل منصرف شد و به شکل جدی تری فعالیت مبارزاتی را پی گرفت. پدر پس از زمانی کوتاه به اقلید فارس تبعید شد و دور از خانواده مدتی را در آنجا گذراند. با شروع مبارزات مردمی در سال ۵۶ پدر مخفیانه به قم رفت و خانواده را نیز منتقل کرد. از آن پس مهدی به همراه پدر و جمعی دیگر در ساماندهی و پیشبردن انقلاب در شهر قم تلاشهای بسیاری کردند. با به ثمر رسیدن تلاشهای جمعی و پیروزی انقلاب، مهدی ابتدا به جهاد سازندگی و سپس با تشکیل سپاه پاسداران به این نهاد پیوست و پس از مدتی به عنوان مسؤول اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران قم فعالیت های خود را ادامه داد. این مسؤلیت مقارن با توطئه های پیچیده و پی در پی ضد انقلاب بود که او با توانایی، خلاقیت و مدیریت بالایی که داشت به بهترین شکل ممکن آنها را از سر گذراند و این مرحله بحرانی فعالیت سیاسی را طی کرد. هنوز نخستین شعله های جنگ تحمیلی بر افروخته نشده بود که آقا مهدی با طی دوره آموزش کوتاه مدت نظامی همراه با یک گروه صد نفره عازم جبهه های نبرد شد و نخستین تجربه رویارویی مستقیم با دشمن را پشت سر گذاشت. او در طول دوران حضورش مسؤلیت شناسایی یگانهای رزمی، مسؤلیت اطلاعات و عملیات قرارگاه نصر، فرماندهی تیپ علی بن ابیطالب (ع)، فرماندهی لشکر خط شکن علی بن ابیطالب و فرماندهی لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) را بر عهده گرفت. سردار سرلشکر مهدی زین الدین در آبان ماه سال ۱۳۶۳ در حالی که به همراه برادرش مجید (مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۲ لشکر علی بن ابیطالب) برای شناسایی منطقه عملیاتی از باختران به سمت سردشت در حال حرکت بود، با ضد انقلاب منطقه درگیر و پس از سالهای طولانی انتظار، کلید باغ شهادت را یافت و مشتاقانه به سرزمین های ملکوتی آسمان هفتم بال گشود. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

داستانک (۱)

زنگ آخر بود. از کلاس فرار کردم، از امتحان جبر! در گوشه ای از حیاط، خودم را گم و گور کردم. اما دلهره ی امتحان و جواب ندادن به سوالات جبر و نمره صفر .. اکنون چند سال از آن روز می گذرد اما باز هم دلهره ی امتحان جبر آن روز را با خود دارم. به پسرم گفتم: «اگه خواستی سر جلسه امتحان جبر حاضر نشی، اگه بلد نیستی، اشکالی نداره، یه راست بیا خونه، توی حیاط مدرسه نمون، یه وقت غصه نخوری بابا!»، پسرم با غرور در جوابم گفت: «نه بابا، مطمئن باش، با مجید، همکلاسیم، قرار گذاشتیم که جواب سوالات رو به همدیگه برسونیم.» حال چند ساعت از رفتن پسرم به مدرسه می گذرد اما دلهره ی جلسه ی امتحان رهایم نمی کند...

داستانک (۲)

جمعیت بی صبرانه منتظر اجرای نمایش بودند، صدای تشویق قطع نمی شد. با کنار رفتن پرده اشتیاق چندین ساله جمعیت برای شنیدن صدای ویلون مشهور ترین نوازده چندبرابر شده بود. پرده کنار رفت و پیرمردی با لباس مدرس نمایان شد و صدای کف زدن مردم با تعجب و شرمساری قطع شد همان پیرمردی بود که هنگام ورود به تالار، جلوی در ایستاده بود و می نواخت تا توجه مردم را جلب کند ولی فقط چند سکه جمع کرده بود...





صندلج سردولی داغ (۳)

(مصاحبه با آقای جیریایی دبیر تاریخ)

- نام و نام خانوادگی : مهدی جیریایی

- تاریخ تولد : ۱۳۵۳/۶/۳۰

- آقای جیریایی از کدام دانشگاه فارغ التحصیل شدید؟

- دانشگاه تربیت معلم تهران

- اگر معلم نمی شدید چه شغلی را انتخاب می کردید؟

- خیلی سخت می شد نمیدونم!

- سابقه ی تدریس؟

- ۱۲ سال

- به کدام شهر و بنای تاریخی ایران بیشتر علاقه دارید؟ در خارج از ایران چگونه؟

- شیراز و تخت جمشید / آتن و کاخ آکروپولیس.

- به کدام پادشاه ایرانی بیشتر و به کدام پادشاه کمتر علاقه دارید؟

- کوروش / محمد علی شاه

- در زمان کدام پادشاه به تالک ایران افسوس می خورید؟

- فتحعلی شاه

- در دوران دیپلماتان به کدام درون بیشتر و به کدام درون کمتر علاقه داشتید؟

- البته به همه ی دروس علاقه داشتم بیشتر از برخی کمبود ها ناراضی بودم. در مجموع تاریخ را خیلی دوست داشتم و از عربی بدم می آمد.

- رضایت شما نسبت به کدام دانش آموزان بیشتر است؟ (ریاضی تجربی یا انسانی)

- من تمامی دانش آموزان رشته های ریاضی تجربی و انسانی را دوست دارم اما برخی دوست داشتنی ترند مثل انسانی!

- به کدام ورزش علاقه دارید؟ به کدام ورزشکار علاقه دارید؟

- فوتبال و دومیدانی / به فرد خاصی در فوتبال علاقه ندارم ولی علی دایی را دوست دارم.

- با شنیدن هر کلمه هر چیزی به ذهنتان می رسد بنویسید:

- یزدگرد سوم: بد شانس

- منشور کوروش: دفاع از حقوق بشر

- جانباغ: حضرت عباس (ع)

- عاشورا: شعور

- نهمکت: بچه سر جایش بنشیند! ولی خیلی سخت است!

در آخر از زحمات شما عزیزان که در این نشریه تلاش می کنید تشکر می نمایم و امیدوارم همیشه دست به قلم باشید.

آیا می دانید؟



آیا میدانید دانشمندان دریافته اند که مورچه همچون انسان صبح ها خمیازه میکشد.

آیا میدانید ویروس عامل آنفلوآنزا بیش از ۲۰۰ نوع دارد.

آیا میدانید شما به طور متوسط ۱۵۰۰۰ بار در روز پلک میزنید.

آیا میدانید شیشه به ظاهر جامد به است ولی مایعی است که با سرعت بسیار کند حرکت میکند.

آیا میدانید مشاور وزیر بازرگانی امریکا یک ایرانی است

آیا میدانید تنها حیوانی که نمی تواند شنا کند شتر است.

آیا میدانید زکریای رازی به غیر از الکل کاشف گوگرد هم هست.

آیا میدانید ارتفاع برج ایفل در سرما و گرما بر اثر انقباض و انبساط ۱۶ سانتی متر تغییر میکند.

آیا میدانید کتاب رکودهای گینس، رکورددار دزدیده شدن از کتابخانه های عمومی می باشد.

آیا میدانید بیشترین ضربان قلب راقناری ها با ۱۰۰۰ بار در دقیقه دارد.

آیا میدانید هر تکه کاغذ را نمی توان بیش از ۹ بار تا کرد

آیا میدانید آقایان روزانه ۴۰ تا ۷۰ مو و خانم ها ۷۰ تا موی خود را از دست می دهند.

آیا میدانید اولین راه شوسه و زیر سازی شده در جهان توسط داریوش ساخته شد.



صندلج سردولی داغ (۲)

(مصاحبه با آقای رجبی دبیر ادبیات و زبان فارسی)

- نام و نام خانوادگی : غلامرضا رجبی

- آقای رجبی از کدام دانشگاه فارغ التحصیل شدید؟

- دانشگاه اراک

- ادبیات از دید شما چیست؟

- ادبیات یکی از گونه های هنر است و نشأت گرفته از احساسات و عواطف آدمی.

- پیش تر اهل خواندن هستید یا نوشتن؟

- هر دو

- برای مشتاقان ادب و ادبیات چه پیامی دارید؟

- آثار کلاسیک کشورمان را فراموش نکنید و زبان فارسی را پاس بدارید.

- هیچ وقت به شغلی جز معلم بودن فکر کرده اید؟

- هرگز

- زیبا ترین حرفی که در دل دارید و فکر می کنید به کار همه بیاید را بنویسید:

- شاد بودن هنر است / شاد کردن هنری والاتر /

زندگی صحنه ی یکتای هنرمندی ماست /

هر کسی نغمه ی خود خواند و از صحنه رود / صحنه پیوسته به جاست

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

در این بخش قصد داریم تا شما را با ریشه و سر منشا برخی از ضرب المثل ها آشنا کنیم امیدواریم این بخش مورد رضایت شما دوستان واقع گردد.

اکنون به بررسی ریشه ی این ضرب المثل میپردازیم: ((همین آش و همین کاسه))

گویند که یکی از فرماندهان نادر شاه افشار مردی ستمگر و زور گو بود و امان مردم را بریده بود در حالی

که مردم بیچاره ی منطقه بیش از سایر نقاط می پرداختند این بود که دیگر خسته

شده بودند و به نادر شکایت بردند تا مگر چاره ای اندیشد و آن ها را نجات دهد

نادر به حرف مردم گوش کرد و پیغامی برای فرمانده فرستاد تا کمی هوای مردم

را داشته باشد. جناب فرمانده یکی دو روزی حرف نادر را گوش کرد اما پس از

چند روز دوباره به جان مردم افتاد. به ناچار مردم دوباره به نادر شکایت بردند

شاه افشار که تعصب خاصی داشت و دوست نداشت از فرمانش سرپیچی شود

دستور داد تا فرمانده ی ظالم را به مرکز بیاورند و چون او را آوردند نادر فرماندهان

دیگر را هم خیر کرد و دستور داد چند دیگ آش درست کردند و فرمانده ی ظالم

را قطعه قطعه کردند و در دیگ آش انداختند آن گاه به هر فرمانده یک کاسه آش

داد و در آخر رو به فرماندهان کرد و گفت هر کس به مردم ظلم کند "همین آش

است و همین کاسه".

داستانک (۱۳)

چهار دانشجو که به خودشان اعتماد کامل داشتند یک هفته قبل از امتحان پایان ترم به مسافرت رفتند و با دوستان خود در شهر دیگر حسابی به خوشگذرانی پرداختند.

اما وقتی به شهر خود برگشتند متوجه شدند که در مورد تاریخ امتحان اشتباه کرده اند و به جای سه شنبه، امتحان دوشنبه صبح بوده است. بنابراین تصمیم گرفتند استاد خود را پیدا کنند و علت جا ماندن از امتحان را برای او توضیح دهند.

آنها به استاد گفتند: «ما به شهر دیگری رفته بودیم که در راه برگشت لاستیک خودرومان پنجر شد و از آنجایی که زاپاس نداشتیم تا مدت زمان طولانی نتوانستیم کسی را گیر بیاوریم و از او کمک بگیریم، به همین دلیل دوشنبه دیر وقت به خانه رسیدیم.».....استاد فکری کرد و پذیرفت که آنها روز بعد بیایند و امتحان بدهند.

چهار دانشجو روز بعد به دانشگاه رفتند و استاد آنها را به چهار اتاق جداگانه فرستاد و به هر یک ورقه امتحانی را داد و از آنها خواست که شروع کنند.....آنها به اولین مسأله نگاه کردند که ۵ نمره داشت.

سوال خیلی آسان بود و به راحتی به آن پاسخ دادند.....سپس ورقه را برگرداندند تا به سوال ۹۵ امتیازی پشت ورقه پاسخ بدهند که سوال این بود:

«کدام لاستیک پنجر شده بود؟».....!!!